

# صدف

شماره ۵

پانزدهم بهمن ماه ۱۳۳۶

## میتوان بدین نماید

در شعروثر کنونی ایران، خاصه آنچه نو نامیده میشود، گذشته از پیچیدگی و ابهام مضامین و تصاویر، آنچه بیشتر بیچشم میآید رنگ تیره و نومیدوار آن است. در این باره برخی به زمینه بدینی خاص ادبیات ما - صرف نظر از یکی دو قرن آغاز آن - تکیه می کنند. می گویند که ما بشیره فرهنگ هزارساله این آب و خاک، که اساساً بدینانه است، پرورده شده ایم و نمیتوانیم تأثیر سخنان امثال سنائی و خیام و مولوی و سعدی و حافظ و دیگران را از صفحه ضمیر خود بزداییم، و خواه ناخواه آفریننده های ذهن ما همان تلخی و همان نومیدی را، منتها باشیوه ها و رنگهای واقعیت امروزی، باز پس میدهد.

این نظر، با آنکه رویهم جامد است و سیر تاریخ و مقتضیات تطورا نادیده می انگارد، هسته درستی در بردارد و نموداری از روحیه ملت ماست که عوامل گوناگون - مذهب، تصوف، ادبیات، افسانه های عامیانه و خاطرات جنگها و شکستها و انقلابها - آنرا بصورتی که هست در آورده است.

البته، بسوازات این عوامل باید تأثیر ناگوار سرگشتگی و بی ثباتی و شك و دلهره ای را هم که از مشخصات انسان امروزی است بر آن افزود. تاریخ جهان اینک در مرحله ای است که کشمکش های عالمگیر تعادل روحی را از بسیاری کسان سلب کرده، اعصاب را فرسوده ساخته و سرخوردگیها و نومیدی ها بیار

آورده است. مسلم است که این جریان کلی کشور ما را نیز در بر میگیرد، و باید انتظار داشت که شاعر و نویسنده ایرانی هم در همین پرده‌ها نغمه ساز کند. اما سخن همه بر سر آن است که در این پرده نو میدی و بدبینی تا کی میتوان ماند، و اساساً آیا راه بیرون شدی هست؟

اگر قصد خود فریبی در میان نباشد، پاسخ این سؤال تا زمانیکه مقیاس را زندگی و شخصیت «فرد» میگیریم، - آنهم فردی که در آفرینش ارزشهای زندگی مستقیماً دخالت ندارد، - یکی است: نه!

برای فرد، در زندگی بی ثباتی که بهیچ چیز آن اعتمادی نیست و در هر قدم باید کمینگاه مرگ را روبرو دید و سرانجام نیز در کام آن سرنگون شد، چه جای امیدواری، چه جای دستگیری است؟ در چنین مقیاسی اگر همه چیز را بیهوده بدانیم و هر گونه کوشش و تلاشی را نفی کنیم، یا اگر زندگی را خواب آشفته‌ای پنداریم و در آرزوی آرامش جاوید نیستی بنشینیم، جای سرزنش نیست. آن زندگی که در فاصله کوتاه زادن و مردن «من» جای بگیرد، بفرض آنهم که سراسر کامها و آرزوهای ممکن را در برداشته باشد، راستی، بن بست احمقانه‌ای است. در این صورت تعبیری که سنت‌های فکری گذشته از انسان کرده‌اند، و او را مقهور و مجبور و سرگشته و تاریکدل دانسته فطرت گناهکار و ناپاکش شمرده‌اند، پذیرفتنی مینماید. در این صورت کسانی که زندگی و جهان را گذرگاه امتحان و کشتارگاه دل‌و جان نام نهاده‌اند و آدمی را به مردن پیش از مرگ، به آزادی از هر چه رنگ تعلق پذیرد، خوانده‌اند حق داشته‌اند. زیرا زندگی فرد بهر صورت يك فاجعه است. در این حدود تنگ آدمی را با سر نوشت خاک کی خود جای آشتی نیست.

اما، همه چیز نشان میدهد که فرد امروزی در همان مقام که فرد هزار ایا ده هزار سال پیش بوده نیست. در این فاصله زندگی مادی و معنوی بشر پاك دگرگون شده و تسلط وی بر طبیعت و اجتماع به نسبت شگرفی افزایش یافته است.

### این تفاوت از کجاست؟

بی شک فرد مرگ اندیشی که دل و دستش در همه کاری میلرزد و در گوشه تاریک نو میدی با «من» ناتوان خود در افتاده است نمیتواند منشاء چنین اثری باشد: سکون او باحرکتی که بروشنی در اینجا دیده میشود سازگار نیست. این پیشرفت، - یا اگر نمی‌پسندید، این حرکت، - نتیجه کارنسل‌های متوالی مردم گمنامی است که بضرورت غریزه زندگی با سخت کوشی و گرانجانی راه تمدن را، -

راه سرنوشت اجتماعی بشر را ، - گشوده و تابدینجا که هستیم کشانده اند . این همان راه زندگی عملی است که ، بی آنکه بر سرنوشت کوتاه و درد آلود فرد دل بسوزاند و با آنکه در غم آینده دور باشد ، میکوشد تا طبیعت و اجتماع را برای زندگی بشر هر روز آماده تر و سازگار تر سازد ؛ و این کار را هم نه تنها ممکن میدانند بلکه باتکیه به تجربه های دردناک و مکرر گذشته ، جز این هیچ تدبیر دیگری نمی شناسد . اینجا خوش بینی مردان عمل - سازندگان و آفرینندگان تمدن بشر بی هیچ داعیه و شاید بی هیچ فلسفه مدون خود نمائی میکند . در واقع همان ضرورت عمل است که این خوش بینی را در خود میزوراند . و اگر محکی برای خوش بینی بخواهیم ، همان تجربه و عمل کافی است : « آفتاب آمد دلیل آفتاب . » البته ، سیر تاریخی تکامل که امروز بشر را تا آستانه تسخیر فضا برده است ، باسانی گذشته و شاهراهی پرداخته و مستقیم نبوده که مناظر آینده اش از پیش بر دهر و ان ، حتی آنان که چشم تیز بینشان میتوانسته است افق های دور دست را بکاود - هویدا بوده باشد . بشر از برهنگی و بی برگی و بی سرو سامانی حیرت آوری آغاز کرده ، دهرزادان بیراهه و بن بست گرفتار آمده ، نیروهای عظیمی به عبث در کوره راه های تعصب و خرافه و بندهار پیاد داده و باز ، با کوشش خستگی ناپذیر ، قدم بقدم راه زندگی بهتر و آسوده تر را بروی خود گشوده است .

این راه تا کجا پیش میرود؟ حد درست نمیتوان دانست . اما آنچه مسلم است تا شناخت هر چه دقیق تر جهان ، تا فرمانروائی تقریباً مطلق انسان بر طبیعت . بهر حال ، در همین راه است که سرنوشت نهائی بشر - هر چه باشد - تحقق می پذیرد . و برای هر فرد بزرگترین انگیزه کوشش و بهترین مایه امیدواری در آن میتواند باشد که بسهم خویش عامل تحقق چنین سرنوشتی گردد . آنوقت میتوان فاجعه زندگی فرد را در بوته پیروزی انسان گذاخت . آنوقت میتوان در فردای بشریت زنده بود و عمر جاودان یافت ..

آیا گویندگان و نویسندگان امروز ایران میتوانند بدینی خود را ،  
نومیدی فردی خود را ، در کار سرنوشت بزرگ انسانیت کنند ؟